

فهرست

سال دوازدهم، شماره ۳، تابستان ۱۳۷۳

با همکاری

علی بنوعزیزی

مقاله‌ها:

- | | | |
|-----|----------------|---|
| ۴۱۷ | علی بنوعزیزی | پیشگفتار |
| ۴۲۳ | احسان یار شاطر | هویت ایرانی |
| ۴۳۱ | ریچارد ن. فرای | هویت ایرانی در دوران باستان |
| ۴۳۹ | نادر نادریور | ایرانیان: یک سواران دوگانگی |
| ۴۷۳ | ویلیام هنوی | هویت ایرانیان از سامانیان تا قاجاریه |
| ۴۷۹ | شاهرخ مسکوب | ملی گرایی، تمرکز و فرهنگ در غروب قاجاریه و طلوع پهلوی |
| ۵۰۹ | جلیل دوستخواه | هویت ایرانی: وهم یا واقعیت؟ |
| ۵۲۱ | احمد اشرف | بحران هویت ملی و قومی در ایران |

گزیده:

- | | | |
|-----|-----------|---------------|
| ۵۵۱ | جواد نولی | «ایده ایرانی» |
|-----|-----------|---------------|

نقد و بررسی کتاب:

- | | | |
|-----|---------------|---|
| ۵۶۱ | نسربین رحیمیه | خاطره های پراکنده (گلی ترقی) |
| ۵۶۴ | مجید تهرانیان | «تلویزیون و فرهنگ ایرانی در لوس آنجلس» (حمید نفیسی) |
| ۵۶۸ | امین بنانی | «حماسه و نافرمانی» (دیک دیویس) |

- | | | |
|-----|--|------------------------|
| ۵۷۵ | | کتاب ها و نشریات رسیده |
|-----|--|------------------------|

ترجمه خلاصه مقاله ها به انگلیسی

اثری که باید در خانه هر ایرانی فرهنگ دوستی موجود باشد



ENCYCLOPAEDIA IRANICA

دانشنامه ایرانیکا

جلد هفتم

Volume VII

Fascicle 1: DĀRĀ(B)I- *Dastūr al-Afāzel*

منتشر شد

Mazda Publishers

P. O. Box 2603

Costa Mesa, CA 92626

U. S.A.

Tel: (714) 751-5252

هویت ایرانی از سامانیان تا قاجاریه

دوران مورد بحث من هزاره بین رودکی و قآنی، بین سامانیان و قاجاریه است. پرسش این است که آیا در چنین دوران طولانی و دور دستی می توان به مفهوم هویت فرهنگی، به مفهوم یک گذشته مشترک پی برد؟ در این نوشته سعی کرده ام رهنمود های تئوریک و روشمندی را، همراه با مثال هایی مشخص، مطرح کنم، به این امید که بحثی درباره این پرسش را برانگیزد.

مفهوم هویت فرهنگی حاکی از تداوم بین گذشته و حال است و نفس این تداوم خود برشناخت گذشته دلالت می کند. گذشته را چگونه می توان می شناخت؟ لازم به تذکر نیست که هم اکنون بحث گسترده ای درباره تاریخ و حافظه جمعی و نقشی که این دو در ایجاد گذشته مشترک دارند درگرفته است. تاریخ را غالباً نوشته های رسمی می شمردند که به وسیله مورّخین حرفه ای و اهل علم، با رعایت قوانین ناظر بر نحوه استفاده از اسناد و مدارک، به رشته تحریر درآمده است. حافظه جمعی از تاریخ کلی تر و غیر رسمی تر است و در ایجاد آن مورّخین و اهل دانش الزاماً دستی ندارند زیرا این حافظه از منابع مختلف دیگری نشأت گرفته است. اما، تاریخ و حافظه جمعی، هر دو ممکن است متأثر از جریان های فرهنگی ناخودآگاه باشند. به این ترتیب، حقیقت گذشته و در نتیجه حقیقت هویت در کجاست؟

اولین قاعده ناظر به مقوله هویت فرهنگی این است که تا ندانیم "که بودیم" نمی توانیم بدانیم "که هستیم". هویت فرهنگی در این مورد به گذشته وابسته است.

* استاد ادبیات در دانشگاه پنسیوانیا.

گذشته برای ما در اسناد، هنرهای دستی، بناهای تاریخی، داستان ها، گونه ها، سنت ها و نهادهایی نهفته است که خود نشانه هائی از خواست ها و توانائی های نیاکان ما برای فراتر رفتن از زمانه آن ها به شمار می رود. قاعده دوم این است که نمی توانیم بدانیم کجا می رویم مگر آن که بدانیم چگونه به جایی که در آن هستیم رسیده ایم. به سخن دیگر، این هر دو فرضیه در باره هویت، همیشه به زمان حال برمی گردند. پس، مشکل ما در این است که باید از موضع و مکان کنونی خود به آن چه ایرانیان، در گذشته، هویت خود می پنداشتند بیندیشیم. ما نمی توانیم زمان فردوسی یا مولوی را مجدداً خلق کنیم. حتی اگر به نواری از صدای حافظ گوش میکردیم که در آن او خود یکی از غزل هایش را می خواند، برداشت و درک ما از آن صدا با برداشت و درک کسی که صدای حافظ را، در زمان خود او، ضبط می کرده است متفاوت می بود.

به این ترتیب آیا کوشش ما، برای پی بردن به هویت فرهنگی خود، بیپرده است؟ نه کاملاً. آغازی مفید در این زمینه این است که جهت گیری امروزه خود را نسبت به گذشته روشن کنیم. در دنیای فرا مدرن، ما ممکن است، در لحظات تردید و نومیدی، متأسف شویم که چرا گذشته آن نیست که بود. اما آیا نظامی و خواجه نیز به همین اعتقاد بوده اند؟ من چنین نمی اندیشم. امروزه، ما از گذشته سوء استفاده می کنیم، و می کوشیم با تسلط برگزیده از آن بهره جویی کنیم، در حالی که ایرانیان میانه عموماً به گذشته به عنوان یک آموزگار، و حتی یک آموزشگاه، احترام می گذاشتند.

گذشته ایرانیان یک پارچه نیست. به همین دلیل باید بدانیم که درباره گذشته، و هویت، چه کسی سخن می گوئیم. در دوران میانه همواره بین مردم اختلافات اجتماعی، اقتصادی، قومی، منطقه ای و زبانی وجود داشته است. بخش بزرگی از گذشته ایرانیان میانه که به ما رسیده، و امروزه مبنای خودآگاهی به هویت ایرانی به شمار می رود، متعلق به شمار اندکی از مردم ایران بوده است. این افراد به فارسی سخن می گفتند و به خط عربی پیچیده ای می نوشتند؛ در علوم اسلامی تبخّر داشتند و، در ایران سده های میانه، بخش اعظم قدرت را در اختیار خود گرفته بودند. در واقع، همین ایرانیان بودند که، در آن زمان، حافظه گذشته را در دست داشتند. کنترل حافظه گذشته نیز همواره از عوامل شکل گیری سلسله مراتب قدرت است. افزون بر این، تصویرهایی که از گذشته می سازیم می تواند به ایجاد یک نظام اجتماعی و مشروع ساختن و ابدی کردن آن کمک کند، همانگونه که امروزه در اطراف خود در آمریکا مشاهده می کنیم.

با این همه، حتی در بین این طبقه از ایرانیان سرآمد و دانش آموخته دوران میانه نیز تفاوت هائی وجود داشت. در این مورد، نمونه قطران تبریزی را داریم که در خواندن دیوان شعرای خطه ماوراءالنهر مشکل داشت. در این باره ناصر خسرو می گوید که قطران اشعار خوبی می نوشت ولی نمی توانست فارسی را به خوبی صحبت کند. اما بخش عظیمی از مردم قرون میانه که به لهجه های فارسی و یا حتی به زبانی دیگر سخن می گفتند، بی سواد بودند، و خارج از حوزه دربار و مراکز قدرت زندگی می کردند چه برداشتی از هویت خود داشتند و مشارکت آنان در آنچه که ما امروزه به عنوان فرهنگ فارسی میانه به آن می اندیشیم چه بود؟ به این پرسش باز خواهیم گشت.

گفتیم که نیاکان ما به پاسداری از گذشته برای برگزشتن از حال و رفتن به فراسوی آن می پرداختند. این تمایل به تملک آینده یکی از قوی ترین نیروها در شکل بخشیدن به چیزی بود که ما آن را تاریخ دوران میانه می شناسیم. به یقین، در ایران این دوره نیز تغییراتی رخ می داد، اما این تغییرات در مقایسه با آن چه ما امروز به آن عادت داریم، بسیار کند صورت می گرفت و، به همین دلیل، در باره احساس تداوم امور در این دوره مبالغه کردن کار مشکلی است.

در نیمه این هزاره در باورهای مذهبی ایرانیان تغییرات بزرگی روی داد. سلسله هائی آمدند و رفتند، فاتحان بر آنان چیره شدند. با این همه برداشتی از تداوم، اگر نه ثبات، در این دوران در ذهن ما نقش بسته. این برداشت از گذشته چگونه به ما رسیده است.

چنین برداشتی بر این باور ایرانیان استوار است که موجودیتی ناگسسته در طول دورانی بسیار دراز داشته اند. بلعمی در ترجمه تفسیر قرآن طبری می گوید:

وانگهی، زبان فارسی از زمان های باستان شناخته شده بوده است. از زمان آدم تا اسماعیل پیغمبر، تمام پیغمبران و پادشاهان به فارسی صحبت می کردند. اسماعیل اولین کسی بود که به عربی سخن گفت. و پیامبر ما (محمد) از میان اعراب برخاست و قرآن به او به زبان عربی نازل شد. و این جا در این منطقه زبان تکلم فارسی است و پادشاهان این ناحیه پادشاهان پارس اند (ملوک العجم).

از این روشن تر گفته ای درباره طرز تلقی سامانیان نسبت به گذشته مشکل بتوان یافت، و این حقیقت که بلعمی این مطلب را در آغاز اثری چنین معتبر یعنی تفسیر طبری نوشته است، حکایت از آرزوی فرا رفتن از زمان حال دارد.

اگر کسی بتواند حدود و ثغور دعوی خود را برآینده مشخص کند، می‌تواند بر تردید و تزلزل خاطرش تاحدی چیره شود.

تمایل به تداوم را در آثار رفتار نمادین ایرانیان و در سرعت تغییرات این رفتار که - که امروز به نظر ما کند می‌رسد - می‌بینیم. در بسیاری از هنرها استمرار فرم آشکار است، اما شاید این استمرار در ادبیات مشهودتر از جاهای دیگر باشد. در ادبیات است که شبکه‌ای گسترده از ارتباطات میان-متنی (intertextual)، که بستر اشعار غنائی قرون میانه است، حال را به شدت به گذشته مرتبط می‌کند.

یکی از راه‌های فهمیدن و جاودان ساختن گذشته روایت‌گونه کردن آن است. ایرانیان میانه دارای فرضیه‌ها و باورهای مشخصی بودند که در قوالب مشترک نظری ریشه داشت. در این قوالب بود که برداشت‌های آنان از تجربه‌های تاریخی متبلور می‌شد.

همین قوالب بود که به تجربیات و به گذشته تاریخی نظم می‌بخشید و به آن معنا می‌داد، معنایی که ویژه دورانی خاص بود، اما در زمان و جای دیگر امکاناً تخیلی و حتی نامفهوم به نظر می‌رسید. افزون بر این، چنین قوالبی به نظم کشیدن و سازمان بخشیدن انواع مشخصی از تجربه را، با استفاده از شکل خاص و پذیرفته شده روایتی، آسان تر می‌کرد. آنچه درباره اش سخن می‌گویم همان چیزی است که ویکتور ترنر مدل‌های ریشه‌ای، نورتروپ فرای باورها یا طرح‌های اصلی [mythoi] و هایدن وایت ساختارهای روایتی فرهنگی می‌نامد. دو نمونه زیر معرف این قوالب در قرون میانه ایران است.

اولین نمونه می‌تواند «روایت تغییر سلسله‌های پادشاهی» نامیده شود. گونه‌های مختلف این نمونه را در داستان‌های عامیانه در باره داریوش سوم، در برخی از اشکال داستان اسکندر، در شاهنامه - وقتی کاوه می‌خواهد ضحاک را از میان بردارد - در حرکت شاه اسماعیل برای به قدرت رساندن صفویان، و حتی در بازگشت خمینی به ایران برای استقرار نظامی تازه، می‌توان دید. برپایه این روایت‌ها، پادشاه جدید، که اغلب منسوب به یکی از خانواده‌های قدرتمند است، در تنگدستی، دور از مسند قدرت و در میان مشکلات و محرومیت‌ها تربیت شده است. او تا لحظه تعیین کنند نهائی، آن زمان که نشانه‌های پادشاهی درسیما و رفتار او پدیدار می‌شود، در گمنامی سر می‌کند. هم اوست که، معمولاً به یاری ایزد، دارندگان فاسد قدرت را شکست می‌دهد و حکومت صلح و خوشبختی را بنیاد می‌نهد. این یک الگوی ریشه‌ای است که بارها تکرار می‌شود.

دومین قالب نظری، باغ ایرانی است. مفهوم باغ هم متأثر از دیدگاه ایرانیان درباره طبیعت است و هم مرتبط با مفهوم نظم و گرچه در مقوله روایت ادبی نیست، قالبی نظری برای ارتباط با طبیعت است که بعدها به گونه‌ای انتزاعی‌تر به صورت مدلی برای سازماندهی فضاهای مسطح، و تبدیل آن به یک محدوده چشم نواز و کنترل شده، پدیدار گردید. باغ ایرانی، که در دیواری محصور است، طبیعت وحشی، بی تفاوت و حتی خصومت‌آمیز را از طبیعتی نظم یافته، از طبیعتی که به دست انسان آکنده از زیبایی و لطف شده، جدا می‌کند. در نهایت امر، فضاهای مسطح مانند فرش‌ها و جلد کتاب‌ها نیز به همین شیوه طراحی شد و سازمان یافت و معرف فضائی محصور و منظم شد که با فضای پیرامون خود در معنا متفاوت بود.

برای بهتر روپوشدن باسختی‌ها و برآوردن نیازها در برخی از دوران‌های بحرانی و پرتنش در ادوار میانه، گذشته با تفسیری تازه زنده می‌شد. بعد از بحران تهاجم مغول، شماری از سبیل‌های زرتشتی چون "پیرمغان"، "دیرمغان"، "مغ بچه" در اشعار غنائی راه یافت. به این ترتیب، در قالبی اسلامی، بخش از یاد رفته گذشته جانی تازه پیدا کرد و مورد ارزیابی تازه‌ای قرار گرفت و در واقع به استقبال این اندیشه مدرن رفت که ماده نه خلق می‌شود و نه از بین می‌رود بلکه تغییر شکل می‌دهد. در "بازگشت ادبی" نیز، که به دنبال تضعیف کنترل صفویه و هرج و مرج سیاسی ناشی از آن، به وجود آمد، نوعی احیا و اعاده گذشته را می‌توان دید. در این "بازگشت" استنادهای ادبی متداول رد شد و، در زمانی که ایران دوباره به تعریف هویت خود در مقابل همسایگان غیرایرانی و سنی خود می‌پرداخت، شیوه‌های کهن مورد توجهی آگاهانه قرار گرفت.

نشان دیگر گرایش یک جامعه به تأکید هویت خود، قهرمانان آنست. در این جا لازم است به اشارات اولیه خود درباره اشکال گوناگون اجتماعی، قومی، و زبانی حاکم بر ایران میانه بازگردم. تاکنون من درباره آفرینندگان فرهنگ خواص سخن گفته‌ام؛ فرهنگی که برخی قهرمانانش می‌توانند کیخسرو و بهرام‌گور، زائیده سنت ایرانی، یا مجنون و حلاج، برآمده از فرهنگ اسلامی، باشند. اما فرهنگ پارسی میانه فرهنگی بسیار متفاوت است. مشکل در این است که آفرینندگان فرهنگ عامه برای ما اطلاعاتی اندک برجای گذاشته‌اند، بسیار اندک‌تر از آنچه از فرهنگ خواص باقی مانده است. با این همه، شواهد موجود دال بر وجود اختلاف آراء در باره نمونه‌هایی است که آورده ایم. به نظر

می‌رسد قهرمانان فرهنگ عامه غالباً الگوهای مطلوب مردمان برای فرمانروایان است. فیروزشاه، امیر ارسلان، امیرحمزه همگی را سرمنشقات رفتار آرمانی باید شمرد. سمک عیار و حسین کرد نیز قهرمانان مردمی و معرفین روائی گذشته‌اند. یکی از نمونه‌های برجسته فرهنگ عامیانه (و نیز حافظه تاریخی) که در قرن نوزدهم به یاری خاندان سلطنتی در ایران رواج یافت تعزیه است. از آنجا که در زمان بحران فرهنگی گذشته دوباره‌سازی می‌شود، تعزیه نیز در میان مردم دقیقاً زمانی رواج می‌یابد و محبوب می‌شود که فرهنگ ایرانی درگیر ستیز با قدرت سیاسی و افکار اروپائیان شده باشد.

مثالی دیگر در اثبات تأثیر آراء مردم، *عالم آوای عباسی* است که تاریخی مفصل در باره شاهان صفوی است. این کتاب که در سال‌های ۱۶۷۵-۱۶۷۶م در زمان افول سلسله صفویه نوشته شده، تاریخ عامه‌پسندی است که به سبک نقالی تألیف شده و بسیاری از شیوه‌های روایی داستان‌سرایی عامیانه را به کار گرفته است. این کتاب را، به تعبیری امروزی، می‌توان روایت جانشین تاریخ نامید. در این اثر رویدادها و قهرمانان به صورتی کاملاً متفاوت از آن چه در تواریخ درباری به چشم می‌خورند ترسیم شده‌اند. مکالمات به زبان عامیانه آمده‌اند و حوادث، با تکیه برشجاعت و جسارت افراد در به سلطنت رساندن شاه اسماعیل، به گونه‌ای دراماتیک طراحی شده‌اند.

به این ترتیب، ما میتوانیم به صداهای دیگری گوش دهیم، که حامل ارزش‌ها و برداشت‌های ویژه خود باره گذشته‌اند. اما تصویرهای گذشته هرچه باشند، تم‌های اصلی، همانگونه که در پیش اشاره کردم، همه جا تکرار میشوند: تداوم زبان، پافشاری برفرم، بستگی به گذشته برای مسلط شدن به آینده، بازسازی گذشته هنگام روبرویی با بحران، و استفاده از چارچوب‌های روائی فرهنگی که به تجربه‌ها نظم و معنا می‌دهد. حافظه جمعی فضایی بزرگتر از فضای تاریخ برای بازتأییدن صداهای مختلف درخود دارد. از همین روست که باید، برای یافتن نشانه‌های هویت ایرانی به حافظه تاریخی رجوع کنیم. باین وجود، به یاد داشته باشیم که هویت ایرانی از هویت بشری جدا نیست و بنا بر این بهتر آن است که بین تأکید بر ویژگی‌های هویت ایرانی از یک سو، و افراط در خوار شمردن این ویژگی‌ها، از سوی دیگر، راهی میانه برگزینیم.

پانویس:

۱. بلعی، ترجمه تفسیر طبری، به تصحیح و اهتمام حبیب یغمائی، تهران، ۱۳۳۹، ج. ۱، ص ۵.